

# حکومت در اندیشه امام علی(ع)

مؤلف: دکتر یاسین سوید  
مترجم: اصغر قائدان  
عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین(ع)

اشاره:

\* الحکم و الحرب فی فکر الإمام علی(ع) (علیه السلام) [حکومت و جنگ از دیدگاه امام علی(ع)] عنوان مقاله ای است که ترجمه قسمت اول آن پیش روی شما است. این مقاله در مجله الفکر الاستراتیجی العربی. به شماره ۲۳- ۲۴ آوریل ۱۹۸۸ در بیروت به چاپ رسیده است. مؤلف مقاله سرتیپ دکتر یاسین سوید یکی از رجال نظامی برجسته ارتش سوریه، علوی مذهب و صاحب تألیفات عدیده در مباحث نظامی و تاریخی است. این مقاله به مناسبت سال مبارک امام علی(ع) تقدیم می گردد.

و صراحت در مواضع مختلف در خطبه ها و نامه ها و کلمات قصار تبیین و تعریف کرده است. او این مفهوم را در خلال بحث های خود پیرامون صفات و شایستگی هایی که یک حاکم و والی که باید حائز آن باشد و نیز در بحث پیرامون اصول و روشی که هر حاکم باید آن را دنبال کند و نیز حقوق حاکم و وظایف او در زمان جنگ و صلح و ضرورت ارزیابی حکام و اصول حکومتی، بخوبی ارایه کرده و برای هر یک از آن ها اصول و روش هایی وضع کرده است که هر حاکم عادل می تواند از آن پیروی و به آن عمل کند. نمونه هایی از این موضوع در زیر مورد بحث قرار می گیرد:

## ۱. صفات حاکم

- این که توانمند و قوی باشد «من تا زنده ام به یاری جوینده حق، عصیانگر از حق را می زنم و با مطیع و فرمانبر، نافرمان را می رانم.»<sup>۱</sup>  
- داد مظلوم را از ظالم بگیرد و ظالم را با حلقه ای که بر بینی شتر می بندند تا او را مهار کنند، به بند کشد تا به راه حق ولو به اجبار درآورد.<sup>۲</sup>

- این که عادل باشد «بدرستی که در عدل گشایشی است و کسی که عدالت بر او سخت باشد، جور و ستم بر او سخت تر است.»<sup>۳</sup>

اگرچه شرایط سیاسی دشوار و پریشانی که خلافت امام علی(ع) (۴۰-۳۵ هـ) دچار آن بود، بین او و تحقق راه عملی اندیشه های او در حکومت و ولایت فاصله ایجاد کرده است، اما در کتاب او نهج البلاغه تعریف روشنی در مورد مفهوم حکومت در اندیشه او می یابیم که ما را از هر گونه بحث و ابهامی بی نیاز خواهد ساخت. امام علی(ع) یکی از ده صحابه ای است که به آنان وعده و مژده بهشت داده شده است و او برادر رسول خدا(ص) در پیمان مؤاخاة و داماد او (همسر فاطمه سیده نساء العالمین) و یکی از سابقان در اسلام و علمای ربانی و شجاعان مشهور و زهاد عصر و خطبای معروف و کاتبان وحی است.<sup>۱</sup>

چنین صحابه ای با این صفات و ویژگیهایی باید نسبت به اصول دنیا همانند اصول دین عالم و آگاه بوده و باید شجاعت و خیرگی خود را از میادین جنگ کسب کرده باشد که این دو صفت در کنار یکدیگر برخاسته از اندیشه و تفکر نظامی اوست.

## مفهوم حکومت و ولایت

امام علی(ع) در نهج البلاغه مفهوم حکومت و ولایت را بروشنی

عدالت در مورد مردم جز به موارد زیر تحقق نمی یابد:

الف- در گرفتن حق ضعیف از قوی حریص باشد؛ به گونه ای که ذلیل نزدش عزیز باشد تا زمانی که حق او را بگیرد و قوی نزدش ضعیف باشد تا زمانی که حق را از او بگیرد.<sup>۵</sup>

ب- خود را به عدالت ملزم دارد به گونه ای که «نخستین عدالت او نفی هوی و هوس از نفس باشد» و این که «حق را توصیف و به آن عامل باشد و در مورد خود همانند آنچه بر مردم حکم می کند، حکم کند.»<sup>۶</sup>

ج- این که خویش را مراقب خود قرار دهد. قبل از آن که عاجز از درک خطا و اشتباه باشد، خطای خود را بفهمد و قبل از آن که دیگران او را هشدار دهند و قبل از آن که به حساب او برسند، او خود حسابرس خویش باشد.<sup>۷</sup>

- این که بخیل، جاهل، ستمکار و حیف و میل کننده امثال و رشوه خوار در امر حکومت نباشد و سنت خدا را معطل نگذارد که

امت را به هلاکت می افکند.<sup>۸</sup> لذا ضروری است که حاکم از این صفات شش گانه: بخیل، جاهل، ستم، رشوه و تعطیل سنت مبرا باشد تا بتواند برای حکومت و ولایت شایسته باشد.

- این که گوش او برای شنیدن سخن چینی و نمامی تیز نباشد، چرا که بین حق و باطل چیز چهار انگشت فاصله نیست. باطل آن است که بگویی شنیدم و حق آن است که بگویی دیدم.<sup>۹</sup> این که شایسته ترین فرد نسبت به امر حکومت، قوی ترین آنها و عالم ترین ایشان به امر خدا در آن باشد

یا این که برترین آنها در سیاست و عالم ترین آنها و مدیرترین آنها در اجرای تدابیر بر اساس نهایت علم و آگاهی باشد.<sup>۱۰</sup>

- این که جماعت و مردم او را انتخاب کنند و او را «عامه مردم تا آن جا که امکان دارد» نه این که ضرورتاً همه مردم، که این امر یعنی انتخاب همه مردم به لحاظ جمعیت زیاد و نیز وجود سرزمین های مختلف امکان پذیر نیست. از این رو، شاهد و حاضر در انتخاب نمی تواند از آن روی برتابد و غایب نیز نمی تواند در غیابش برگزیند.<sup>۱۱</sup>

- این که از غرور و تکبر دور باشد، بدرستی که «بدترین و سخیف ترین حالات و ایوان نزد مردم شایسته آن است که نسبت به ایشان از روی فخر و دوستی و حب جاه بیندیشد و کار آنان را بر مدار کبر و خودپسندی قرار دهد.<sup>۱۲</sup>

- این که تواضع او به حدی برسد که رعیت را وادار کند از

مخاطب ساختن او با القاب عظیم و فخیم، چابلوسی و مدهانه نسبت به او خودداری ورزد. بدرستی که «کسی که گفتن حق و عدل بر او سنگین باشد، عمل به آن دو برای او سنگین تر است»<sup>۱۳</sup>. ناقص ترین پادشاهان در عقل و سبک ترین آنان در خورد و اندیشه کسانی هستند که این سخن خوشایند آنان باشد «راست گوید امیر»<sup>۱۴</sup> چنان که بر زبان خلیفه مأمون جاری بود.<sup>۱۵</sup>

## ۲. حقوق حاکم و حقوق مردم

امام علی (ع) حقوق حاکم یا والی و مردم را به این گونه معین کرده است:

- برای حاکم حق اطاعت مردم از او بر حاکم حق اجرای عدالت در میان مردم قرار داده شده است به همان گونه نیز حضرت حق سبحانه برای والی، ولایت امر بر مردم را حق او قرار داده است (حق در این جا همان وجوب اطاعت است).

بدرستی که خداوند در مورد مردم بر والی حقی قرار داده است همانند حقی که برای او قرار داده شده است (حق در این جا، وجوب عدالت است)

- حقوق متقابل، حق والی بر مردم و حق مردم بر والی به گونه ای است که برای دو طرف متساوی است گاهی بخشی از آن حقوق نسبت به بخشی دیگر واجب است و بخشی نیز واجب نمی شود مگر به وجوب بخشی دیگر.

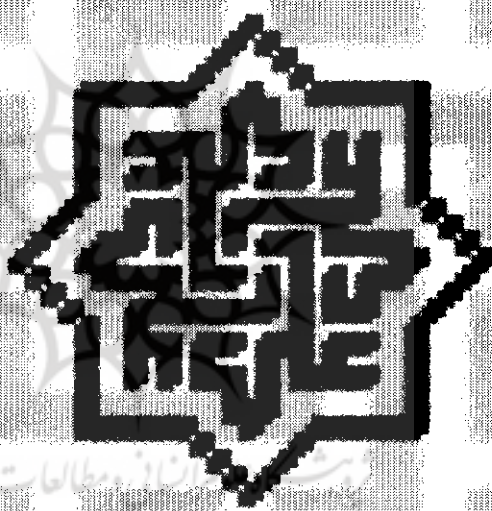
- حق حاکم بر مردم همانند حق مردم است بر حاکم به طور کامل، و آن دو حق «فریضه ای است که خدای

سبحان آن را برای همه و بر همه واجب گردانیده است به گونه ای که وضع مردم به صلاح نمی نشیند مگر به شایستگی و صلاح والیان، و والیان نیز به صلاح نمی ایستند مگر به استقامت و قوام مردم.

- هنگامی که این اصول بین حاکم و مردم اجرا شد یا مردم نسبت به والی و والی نسبت به مردم حقوق یکدیگر را ادا کردند، حق بین آنها عزت، دین قوام و آثار عدالت ظهور می یابد، زمانه شایسته می شود به بقای دولت امید می رود و طمع دشمنان به یأس می گراید.

- اما اگر اصول بین حاکم و مردم اجرا نشود یا این که اگر والی با اجحاف بر رعیت مسلط شود، آثار جور و ستم آشکار، فساد در دین زیاد، احکام تعطیل و هواهای نفس افزایش می یابد و آن گاه نیکان ذلیل و اشرار عزیز می شوند.

- لذا واجب است که تناصح (نصیحت والی و مردم نسبت به هم) و حسن برخورد و همکاری بین حاکم و مردم انجام شود تا امور



به هدایت ره سپارد.<sup>۱۵</sup>

امام علی(ع) در جای دیگر حقوق دو طرفه بین حاکم و مردم را چنین ذکر می‌کند:

- حق والی بر مردم: «وفای به بیعت و خیرخواهی نسبت به او چه در حضور، چه در غیاب والی و اجابت به هنگام دعوت و طاعت به هنگام امر.»

- حق مردم بر والی، خیرخواهی و تقسیم فیء (یا خراج و آنچه در بیت المال است) و آموزش آنها که در جهل نمانند و پرورش و تربیت آنان که عالم و آگاه گردند.<sup>۱۶</sup>

آن حضرت(ع) در جای دیگر نظر می‌دهد که بر والی است که امور سربازان و پایتخت و بیت المال و محاسبه خراج زمین، قضاوت بین مسلمانان و توجه به صاحبان حق را وانگذارد، بدرستی که او در نزد مردم به نسبت، مانند میله و قطب وسط آسیاب است، تا مادامی که در جای خود قرار دارد مردم پیرامون آن می‌چرخند و هنگامی که محور را رها کند از مدار خراج و سنگ پایینی آسیاب مضطرب و سست می‌گردد.<sup>۱۷</sup>

بدین گونه آن حضرت کاملاً واضح رابطه‌ای را که باید بین حاکم و مردم برقرار شود، یعنی همان رابطه مثبت بر حقوق متقابل در طاعت و رعایت را معین می‌کند. بدون این رابطه امور و شؤون حکومت دوام نمی‌آورد و به بصره مهبط ایلیس و محل غرس نشسته است، با مردم آن با تیکویی برخورد کن و گره ترس را از قلوب آنان بگشا» سپس می‌افزاید: «به من خیر رسیده است که بر بنی تمیم خشم گرفته‌ای، بدرستی که بنی تمیم ستاره‌ای برای آنان غروب نمی‌کند مگر آن که ستاره دیگری بر آن‌ها طلوع می‌نماید.<sup>۱۸</sup> ایشان در جنگ نه در جاهلیت و نه در اسلام سابقه نداشته‌اند. ما نسبت به ایشان خویشی و نزدیکی خاصی داریم. پس ای ابوالعباس با آنان مدارا کن، خداوند تو را در آنچه به دست و زبانت از خیر و شر جاری می‌سازی رحم کند که ما در این کار شریکیم، تو در گمان من فرد شایسته باش و نظر مرا در مورد خودت ضعیف نکن.<sup>۱۹</sup>

- او (علیه السلام) در عهدنامه‌اش به محمد بن ابی بکر هنگامی که مسؤولیت امور مصر را به او می‌سپارد، چنین می‌گوید: «بال هایت را برای آنان بگشا و با ایشان گشاده رو باش. بین ایشان در نگاه نیز مساوات برقرار کن تا این که بزرگان در ظلم نسبت به مردم طمع نکنند و ضعیفان از عدالت تو نسبت به خود ناامید نشوند.<sup>۲۰</sup>

- در برخورد با مردم نرمی را با شدت، رأفت را با قساوت، نزدیکی و خویشی را با دوری و فاصله توأم ساز. این موضوع در نامه او (علیه السلام) به بعضی از کارگزارانش آمده است که آنان را در آن امور نصیحت می‌کند.<sup>۲۱</sup>

- حسن تدبیر در امور، بویژه در امور مالی، در انفاق اسراف نکند به حدی که به تذبذب بینجامد و در صرفه جویی تا آن حد پیش نرود که به خست برسد. مال را به اندازه ضرورت امساک کند و

آنچه را که مازاد بر نیاز است، برای روز دیگر که به آن نیازمند است، حفظ کند.<sup>۲۲</sup>

- روش محاسبه مالیات و خراج زمین در سفارش به عاملانش بر صدقات و جابیت اموال و خزاین (یا بیت المال مسلمانان) روش ضروری را که باید از آن پیروی شود چنین تشریح می‌کند:

- اصل، نگرفتن هیچ چیز اضافه‌ای از مال مستحق است. هنگامی که برای وصول خراج به میان قبیله می‌روند باید از این قوانین و روش پیروی کنند.

- این که کنار آن قبیله بدون ورود به خانه‌هایشان فرود آیند از ترس آن که مبادا یارانش چیزی را که نباید ببینند (محرارم مردم) ببینند. - به آرامش و وقار آراسته باشند و به آن قوم سلام کنند و در فرستادن درود و تحیت به آنها بخیل نباشند.

- این که از آنها بخواهند اگر حقی از خداوند در امرشان هست بپردازند، اگر کسی گفت حقی نیست، گفته او را بپذیرند و اگر کسی گفت حقی هست، آن را بدون هیچ جبر و خشونت و تسندی از او بگیرند.

- اگر در قبیله گوسفند یا شتری است جز به اجازه صاحبش به آن دست نزنند، آنها را ترسانند و با حالت سلطه و قدرت داخل قبیله نشوند.

- از صاحب گوسفند یا شتر هر آنچه خود انتخاب کرد، مثل صدقه بدون اعتراض به آنچه جدا کرده است، بپذیرند.

- در مورد حق زکات، هیچ یک از عیوب پنج گانه را نپذیرند: العود (شتر مسن)، الهمرمه (شتر ماده مسن)، المسکوره (شکسته پشت یا شکسته پا)، الملهوسه (مریض و مسلول) و ذات العواز (دارای عیب و نقص).

- بین ناقه و شیر خواره اش جدایی نیفکنند و در گرفتن شیر آن زیاد روی نکنند و در سواری گرفتن از آن نکوشند، به او آب دهند و با وی در مسیر مدارا کنند و راه سفر بر او آسان گردانند. همین طور خوردن و آشامیدن او را تأمین کنند تا بدون رنج و سختی به مقصد (بیت المال مسلمانان) برسد و بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش (ص) تقسیم شود.<sup>۲۳</sup>

آن حضرت اصولی اساسی برای اعمال و کارگزارانش در امر خراج قرار داده است که هنگام گرفتن خراج بر آن اساس باید حرکت کنند و از آن فراتر نروند؛ از جمله: «حق مردم را از خود بدهید و در رفع نیازمندی‌های آنان صبور باشید که شما خزانه دار و وکیل مردم و سفیر پیشوایند، حاجت کسی را بر آورده نساخته از آن نگذردید و او را از آنچه مطلوب اوست محروم نکنید (برگرفتن خراج). پوشش تابستانی و زمستانی رعیت را فروشید و چارپایانی که با آن کار می‌کنند و بنده‌ای که در اختیار دارند از آنان نگیرید، برای درهمی کسی را تازیانه نزنید و دست به مال مردم دراز نکنید. اهل نماز باشید و متعهد به پیمان. جز آن که اسبی یا جنگ افزاری ببینید که در جنگ



مفاهیم تمدنی پیشرفته بیان شده است. او (علیه السلام) در این عهدنامه مأموریت های اساسی یک والی را در چهار امر مطرح می کند:

۱. گرفتن خراج ۲. جنگ با دشمن ۳. رسیدگی و بهبود وضع امور مردم ۴. آبادان ساختن سرزمین ها<sup>۳۵</sup> سپس آن عهدنامه را با نصیحتی آغاز می کند که بیانگر آداب حکومت و اصول آن است و می توان در امور زیر آن را خلاصه کرد:

- رحمت و بخشش در برخورد با مردم.  
- تواضع.  
- عدالت در حکومت بین مردم به منظور کسب رضایت گروهی یا عامه مردم.  
- پوشانیدن عیوب مردم با اصرار و تلاش بر اصلاح آن.

- نپذیرفتن مشورت همراه با ذکر شرایط کسانی که مشورت آنها مورد قبول است یا مورد قبول نیست چه از مردم و چه از نزدیکان.  
- تمیز بین نیکوکار و گنهگار و برخورد با هر یک از آنها به اندازه گناه یا نیکی آنها.

- تقلید و پیروی از سنن پیشینیان صالح و دوری از عادات و تقلیدهای ناپسند و مذموم.

- نزدیکی با دانشمندان و حکیمان<sup>۳۶</sup>  
- تمیز بین طبقات مختلف مردم و

برخورد با هر طبقه بر اساس قوانین و اصولی که او علیه السلام آنها را در عهدنامه مشخص و معین کرده است و این طبقات را به هفت طبقه تقسیم می کند:

اول - نظامیان، دوم -

کاتبان (وزیران) و اداریان، سوم -

قاضیان، چهارم - کارگزاران، پنجم - اهل جزیه و خراج، ششم -

تاجران و اهل حرف، هفتم - نیازمندان و مساکین<sup>۳۷</sup>.

تفصیل این دسته ها به شرح زیر است:

### دسته اول: نظامیان،

آنان «پناهگاه مردم، زینت والیان، عزت دین و موجد امنیت راهها هستند و امور مردم جز با آن ها پایدار نمی شود»<sup>۳۸</sup> و طبقه نظامیان نیز قوام نمی یابد مگر «به آنچه خداوند برای آنان از خراج قرار داده است». این امر با همکاری با طبقات دیگر (مثل قضات، کارگزاران، کتاب، تجار و صاحبان حرف) امکان پذیر است.<sup>۳۹</sup>

اختیار تام به فرمانده سپاه برای برگزیدن فرماندهان از میان کسانی که «دامن او پاکتر و بردباری اش بیشتر و کسی که دیر به خشم آید و زود پوزش پذیرد، بر ناتوان شفتت آرد و با زورمندان مقابله کند و آن کسی که زور و قدرت او را برنینگیزاند و ضعف و ناتوانی او

با مسلمانان به کار می رود. مسلمان را روا نیست اسب و جنگ افزار را در دست دشمنان باقی گذارد که موجب تقویت آنان علیه مسلمانان شود.<sup>۲۹</sup>

- و نیز او (علیه السلام) در مورد برخورد عمال و کارگزارانش با مردم چنین فرمان می دهد:

- بدون حاجب و دربان و واسطه با مردم روبه روشوند و نیازهای عیالواران را از مال خداوند که باید برای نیازهای آنان وقف کنید، برطرف سازند. او قثم بن عباس عامل خویش بر مکه را به این سخن سفارش می کند «برای مردم سفیری جز زیانت و حاجبی جز چهره ات قرار نده و کسی که می خواهد با تو دیندار کند خود را از او پوشان و بنگر از مال خداوند چقدر نزد تو فراهم شده است آن را از جانب خود برای کسانی که عیالوار و گرسنه هستند مصرف کن و آنچه زیاده از آن است را به سوی ما فرست تا ما از طرف خود، آن را (سپس) نیازمندان) تقسیم کنیم.<sup>۴۰</sup>

- کاری را که نزد عامه ناپسند است و عمل به آن ما را خشنود می سازد انجام ندهد و در پنهان، کاری نکند که هنگام آشکار شدنش شرمسار شود و کاری نکند که از انتساب آن کار به خود شرمسار باشد و سپس ناچار به انکار و یا عذرخواهی از آن گردد.<sup>۴۱</sup>

- خشم خویش را نگاه دارد و به هنگام قدرت بیخشايد و عفو کند و هنگام خشم بردبار باشد و هنگامی که بر مردم سلطه یابد از آنان درگذرد.<sup>۴۲</sup>

- او (علیه السلام) در سفارش دیگری به عبدالله بن عباس هنگام جانشین ساختن او بر بصره به

همین گونه می گوید: «با مردم به هنگام رویه رو شدن و هم نشینی و حکم دادن گشاده رو باش، پرهیز از عصبیت و خشم که شیطان هدایتگر آن است.»<sup>۴۳</sup>

همچنین آن حضرت (ع) در سفارش خود به زیاد بن ابیه هنگامی که او را بر فارس جانشین عبدالله بن عباس می سازد، چنین می گوید: «عدالت بورز و از ظلم و ستم پرهیز، بدستی که ستم موجد تفرقه و پراکندگی و دعوت به شمشیر است.»<sup>۴۴</sup>

### ۳. اصول حکومت

اما آن حضرت وقتی مالک اشتر نخعی را پس از اوضاع بحرانی مصر در دوران ولایت محمد بن ابی بکر به آن کشور اعزام می دارد، دستور العمل و عهدنامه ای به او ارایه می کند که برای هر حاکم و هر زمانی معتبر است؛ چرا که در آن اصول اساسی حکومت بر اساس

را بر جای نماند» (عاجز نکند) و نیز از کسانی که «دارای خاندانی شایسته و سابقه ای نیکو باشند» و از «دلیران و شجاعان و بخشندگان و جوانمردان»<sup>۴۰</sup> باشند و بر والی است که بهترین سران سپاه نزد او آنها باشند که یار و یاور سپاهیان بوده و آنچه دارند به آنان و کسانشان ببخشایند تا عزم همه در جهاد با دشمن فراهم شود.<sup>۴۱</sup>

### دسته دوم: کاتبان،

آنان کاتبان و عمل کنندگان وظایف عمومی مثل محاسبان و منشیان یا مأمورین خاص حاکم هستند.<sup>۴۲</sup> ابن ابی العقیلی می گوید: کاتبی که امام علی (ع) در این عهدنامه اش به آن اشاره می کند، کسی است که اکنون در اصطلاح عرف وزیر نامیده می شود، چرا که او صاحب تدبیر از جانب امیرالمؤمنین و نایب او بر امور حکومت است و به او نوشته ها و نامه های کارگزاران می رسند و پاسخ آنها توسط ایشان ارائه می شود.<sup>۴۳</sup> برگزیدن کاتبان از بین کسانی که قبلاً ذکر شد صورت می پذیرد که در وظایف خود آگاه و خبره باشند و امانت داری و سلوک نیک آنان بر حاکمان گذشته آشکار شده باشد. تنها زیرکی و اعتماد نمی تواند از شرایط انتخاب باشد؛ چرا که «رجال، خود را نزد والیان به طور ساختگی به زیرکی و حسن خدمت می شناساند» در پشت این امر دلسوزی و امانت داری نیست.<sup>۴۴</sup>

و بر حاکم است که از بین این کاتبان بهترین آنها را به کارگمارد و نامه هایی را که در آن اسرار و برنامه ها نهان است به کسی سپرده شود که صالح تر از دیگران است. کسی که تکریم و احترام به او، وی را به جسارت و طغیان نکشاند و بر حاکم دلیر نسازد به گونه ای که در جمع حاضران مخالفت با وی نکند و در رساندن نامه های عاملان به حاکم و نوشتن پاسخ درست آنها غفلت و سهل انگاری نکند. خلاصه این که بر کاتب است که علاوه بر امانت داری و کتمان سر و حسن تدبیر به انواع معاملات، عقود و مکاتبات خسیسه و کارآزموده باشد به گونه ای که حاکم را از هر ضرر و اشکالی دور سازد.<sup>۴۵</sup> چرا که «هر عیب که در کاتبان توست و تو از آن غافل شوی به عهده تو است»<sup>۴۶</sup>

او علیه السلام، حاکم را نصیحت می کند که: «در رأس هر اداره ای از ادارات کارگزارانش کاتبی قرار دهد مقتدر که بزرگی آن مسؤلیت، او را از ادای واجباتش به بهترین وجه بر اساس خواسته های حاکم باز ندارد و زیادی آن مسؤلیت ها نیز او را دچار پراکندگی نسازد.» یعنی این که کارهای بزرگ این اداره از سلطه و اقتدار او خارج نگردد.<sup>۴۷</sup>

نباشد و برای رسیدن به حق به اندک شناختی قانع نباشد. از همه بیشتر درنگ و صبر داشته باشد و بیش از همه به جهت ها تکیه کند و از رفت و آمد فراوان شاکیان به ستوه نیاید و در آشکار کردن کارها شکیاتر بوده و وقتی حکمی برای او روشن شد در داوری قاطع باشد. و نیز کسی که به سبب ستایش فراوان دیگران به خودستایی و خودبینی نرسد که این افراد اندک اند و نیز بر حاکم است که بر داوری این فرد بیشتر تکیه کند و در عطا و پاداش او بیفزاید که «حاجت و نیاز او به مردم کم شود» و به او جایگاهی اختصاص دهد که از جایگاه های دیگران ممتاز باشد و نشان و منزلت او را بالا برد تا نزد مردم و خواص دارای هیبت باشد، او را احترام کنند و به عدالت در احکامش اطمینان داشته باشند.<sup>۴۸</sup>

### دسته چهارم: کارگزاران،

آنان کسانی هستند که امیرالمؤمنین بر شهرها و نواحی مختلف مأموریت داده که به نام او حکومت کنند و ضروری است که اختیار نام در مسؤلیت ایشان داده و باید که از «اهل تجربه و حیاء و از خاندان های شایسته و مقدم در اسلام» باشند و نیز اینکه از لحاظ خلق و خوی بهترین و آبرومندترین و در مطامع قدرت کمترین و در دوران پیشی در امور کامل ترین باشند.<sup>۴۹</sup>

او علیه السلام به رغم آنچه که از اختیار حاکم یا خلیفه برای حسن انتخاب کارگزارانش و مراعات صفات علم، حیاء و قدمت در اسلام و خلق نیک و کریم در نظر می گیرد باز او را به این امور فرمان می دهد:

الف- پرداخت عطای کامل به کارگزاران «بدرستی که این کار قدرتی برای آنها است تا خود را اصلاح کنند و از استفاده و خوردن آن چه از اموال مسلمانان در اختیار دارند بی نیاز گردند»

ب- سیالتر از آن، نظارت بر کار آنان و تفتیش اعمال و رفتارشان، فرستادن جاسوسان و مراقبان «از افراد صادق و وفادار» بر آنها تا ایشان به فساد و فتنه نیفتند.

ج- عقوبت و مجازات شدید کارگزاران خائن و این کار پس از تأکید بر ثبوت خیانت او به واسطه شهادت جاسوسان و مراقبان صورت می گیرد و ضروری است که عقوبت و مجازات او بدنی و به اندازه همان عملش باشد تا به جایگاه ذلت افتد و به حیانت مشهور و معروف و عار آن تهمت بر گردن او قرار گیرد.<sup>۵۰</sup>

### دسته پنجم: اهل جزیه و خراج،

آنان مردم سرزمین هایی هستند که پرداخت جزیه و خراج بر عهده آنان است. نظر او (علیه السلام) این است که امر خراج ارتباط کامل و محکم با آبادانی شهرها دارد و لذا عامل و کارگزار خود را در این مورد چنین نصیحت می کند: «لیکن اندیشه تو در آبادانی زمین باید بیش از نظر تو در مورد گرفتن خراج باشد چرا که این کار انجام

دسته سوم: قاضیان، آنان قاضیان عدالت اند که از بین بهترین مردم انتخاب می شوند از میان کسانی که «کارها بر او سخت و دشوار نگردد و تندی و ستیز دشمنان او را به لجاجت نکشاند. همواره در خطا نباشد و چون حق را بشناسد براحتی آن را بپذیرد، طمعکار



به غنیمت گرفته شده در هر منطقه ای قرار دهد.<sup>۵۴</sup> و در مورد آنها مهربانی و رأفت بورزد و امورشان را تحت نظارت و مراقبت درآورد به ویژه در خصوص کسانی که نمی توانند به او دسترسی پیدا کنند و نیز از آنها به خاطر کارهای دیگر بازمانند «بدرستی که اینها از میان مردم، نیازمند انصاف بیشتری نسبت به بقیه هستند» و این که در مورد یتیمان، پیران و ناتوانان نیز احساس مسؤولیت کند و شخصاً مجلسی عمومی برپا کند و شاکیان و مظالم و کسانی که مشکلی دارند را بدون واسطه برحاجب «نگهبان و شرطه» به حضور پذیرد تا آنان بدون هیچ واهمه ای و ترسی بتوانند با وی گفتگو کنند، شکایات آنان و مظالم و اعتراضات و نیازهای آنان را بشنود و در آن تحقیق کند و به کسانی که صاحب حق هستند پاسخ گوید و مشکیشان را برطرف سازد. از مظلوم، ظلمی را که بر او واقع شده برطرف کند که رسول خدا (ص) فرموده اند «هرگز امتی را پاک و مقدس نخواند که حق ضعیف را از قوی بدون هیچ عجز و ضعفی نگیرد»<sup>۵۵</sup>

سپس در این عهدنامه برای اشتر، اموری را که باید شخصاً پیگیری کند بدین گونه تعیین می کند:

- نامه نگاری با عاملان در اموری که کاتبان نمی توانند بدان پاسخ گویند.
- برطرف کردن نیازهای مردم «به هنگامی که برشور وارد می شوند و یارانت در انجام کار آنان سنگینی می کنند».
- نینداختن کار امروز به فردا چرا که فردا عملی دیگر می طلبد و «برای هر روز همان چیزی است که در آن روز است».

- اقامه شاعر دینی، هنگامی که نماز را با مردم اقامه می کند آن را با ایشان به گونه ای بخواند همانند نماز ضعیف ترین آنان؛ چرا که در میان ایشان «کسانی ناتوان و بیمار و نیا گرفتار» وجود دارد.<sup>۵۶</sup>

او (علیه السلام) این عده را برای اشتر با نصایح زیر به پایان می رساند. نصایحی که اطاعت از آن را واجب می داند.

- دور نشدن و پنهان نشدن از چشم مردم برای مدتی طولانی.
- لزوم حق و صبر و محاسبه.
- رد نکردن صلح با دشمن در زمانی که مصلحت مسلمانان در آن باشد.
- هشیاری در برابر دشمن حتی پس از صلح.
- حفظ پیمانها و تعهدات.
- نریختن خون به ناحق.
- نداشتن غرور و عدم دوستی و ثناگویی و چاپلوسی.

نمی شود جز با آبادانی کردن و کسی که بدون آبادانی کردن طلب خراج کند سرزمین ها و مردم آن را خراب و هلاک می کند و کار او جز به اندک پایدار نمی ماند.<sup>۵۷</sup>

آن حضرت علیه السلام بر آبادان ساختن زمین و سرزمین ها برای تأمین خراج و حسن تولید و برداشت تأکید می کند و کارگزارانش را فرمان می دهد «هنگامی که از سنگینی مالیات شکایت کردند و یا نبودن بارندگی، شیوع بیماری و آفت و سیل یا خشکسالی محصول آنان را تباه کرده بر رعیت سبک گیری و از این که بر آنان آسان گیری بر تو سخت نیاید چرا که با آبادانی که در شهر هایت کنند سامانی که به ولایات دهند آن را به تو بازگردانند در این صورت آنان را از خود شاکر و خوشنود ساخته ای و بر عدالت رفتار کرده ای».<sup>۵۸</sup>

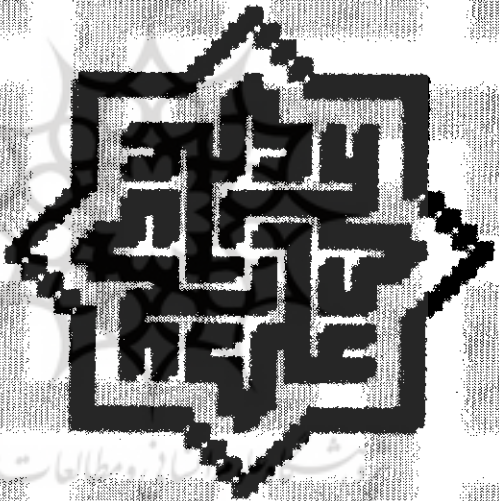
### دسته ششم: طبقه تجار و اهل حرف،

او (علیه السلام) کارگزارش، اشتر را امر می کند به این که «تجار و صاحبان حرفه را به خیر سفارش کند چه آنان که ساکن هستند و چه آنان که دست به سفر می زنند و با دست رنج خود کسب می کنند که آنان مایه های منفعتند و فراهم کننده آسایش و راحتی برای مردم، زیرا آنان خود نمی توانند چنین کنند و آن (اموال و کثا) را از جاهای دور در بیابان و دریا و دشت تأمین نمایند. وی را هم چنین امر می کند که بر امور آنها کنترل داشته باشد، در نواحی اطراف و اماکنی که بر آن ولایت دارد.

و او (علیه السلام) وی را در مورد برخی از آنها هشدار می دهد که: «بسر مردم تنگ می گیرند و احتکار می کنند و در معاملاتشان بد عمل می کنند، سود خود می جویند و کالا را به هر بهایی که می خواهند می فروشند و این مضرت برای عامه مردم و عیبی برای والیان است» لذا او وی را امر می کند که آنها را از احتکار مانع شود و تأکید کند که معامله آنها «معامله ای آسان» با موازین عدالت باشد، و به هیچ یک از دو طرف معامله، فروشنده و خریدار اجحاف وارد نیاید» به همین گونه او را فرمان می دهد که با محتکران پس از آن که آنها را از آن کار نهی کرد بر خورد کند و البته بدون زیاده روی مجازات کند.<sup>۵۹</sup>

### دسته هفتم: طبقه پایین و فرودست،

که علی علیه السلام آن را طبقه مساکین و نیازمندان و تنگدستان ذکر می کند. او (علیه السلام) کارگزار خود را سفارش می کند که برای این عده سهمی از بیت المال و سهمی از غلات سرزمین های



- منت نگذاردن هنگام دادن عطا و عدم تخلف در آن .
- عدم تعجیل و سرعت .
- نداشتن عجب و خودپسندی .
- خشم نداشتن و غضب نکردن .<sup>۵۷</sup>

### ۵. تمرین و تجربه حکومت

امام علی علیه السلام تنها به ارائه اندیشه‌ها و نظرات خود بسوا من مفهوم حکومت و ولایت در خطبه‌ها و رسائل و اقوال خود گفته در نهج البلاغه گردآوری شده اکتفا نکرده است بلکه او افکار خویش و این مفاهیم را طی خلافت حدود ۵ سال بیشتر به طول نینجامید، عملی و تجربه کرده است . در این بحث ، نمونه ای از این تجربه‌ها ارائه می شود :

- در خطبه ای او (علیه السلام) تمامی مسلمانانی که نزد او جمع شده اند را با این سؤال مخاطب می سازد: «آیا من در میان شما با ثقل اکبر (قرآن) عمل نکرده‌ام و ثقل اصغر (فرزندانم) را زها نکرده‌ام؟ آیا در میان شما پرچم ایمان را به اهتزاز در نیاورده‌ام و شما را در مورد احکام حلال و حرام آگاه نکرده‌ام؟ آیا شما از عدالت من لباس عاقبت پوشیده اید؟ و از قول و فعل من به معروف نرسیده و خود را با آن نبوشانده اید؟ آیا شما از من ناپسندی اخلاقی دیده اید؟<sup>۵۸</sup>

و امام در این جا همواره سؤال می کند تا بر حصول این امر و عدم شک و تشوُّه در آن در میان مردم برسد و جواب عامه مردم که این سؤال‌ها را می شنوند، آری باشد .

- او علیه السلام در خطبه ای به نام «قاصه» مسلمانان را با این سخن مخاطب قرار می دهد: «و اما ناکشان (بیمان شکنان) با آستان جنگیدم و اما قاسطان (ستمکاران) با آستان جهناد کردم و اما مارقین (خارجین از دین) که آنان را سرکوب کردم»<sup>۵۹</sup>

هیچ شکي در آن نیست که او (علیه السلام) برای اجرای امنیت و صلح ، جنگ با این سه گروه را برای هر حاکم و در هر زمانی حتی اگر مفاهیم حکومت تغییر و تطور یابد از واجب ترین واجبات قرار داده است .

- در سخن او با طلحه و زبیر پس از بیعت در خلافت «چون حکومت به من رسید در کتاب خدا در آن چه برای ما مقرر شده است و امر شده ایم که در آن حکم کنیم ، نگریم و از آن پیروی کردم و از سستی که رسول خدا(ص) به جا نهاده پیروی کردم»<sup>۶۰</sup>

در این سخن جز تعبیری برای تنقید حاکم به آنچه که از طرف خداوند در قرآن کریم آمده است و آن چه که مستند به پیروی از دوران سلف اکبر یعنی رسول خدا(ص) است ، نمی توان داشت .

### ۶. حسابرسی حکام

- او علیه السلام به یکی از عمالش که به او خبر رسیده در حکومت خود از حدود قانون تجاوز کرده است ، می نویسد : «به من خبر

رسیده است که تو آن چه که در زیر پاهایت در زمین است را می گیری و آن چه در دستانت قرار بگیرد می خوری ، حسابت را به سوی من بفرست و بدان که حسابرسی خدا عظیم تر است از حسابرسی مردم .»<sup>۶۱</sup>

- او (علیه السلام) به یکی از کارگزارانش در موضوعی مشابه می نویسد : «من تو را در امانت شریک خود داشتم و چون مجال بیشتر در خیانت به امت به دست افتاد شتابان به ربودن مال بیوه زنان و یتیمان پرداختی چنانکه گرگ به تندی حمله برد و بز زخم خورده و از کار افتاده را برناید ، پس با خاطری آسوده آن مال ربوده را به حجاز روانه داشتی و خود را در گرفتن آن گنهکار ندانستی ، وای بر تو گویی با خود چنین فکر کرده ای که مرده ریگی از پدر و مادر خویش نزد کسانت فرستاده ای ، پناه بر خدا آیا به رستاخیز ایمان و از حساب و پرسش بیم نداری؟»<sup>۶۲</sup>

- او (علیه السلام) به مصقلة بن هبيرة الشیبانی عامل خویش بر اردشیر خَرَه (از سرزمین فارس) می نویسد : «به من در مورد تو خبری رسیده است که اگر تو چنین کرده باشی سخط و خشم خدا و امام خود را فراهم آورده ای تو فء مسلمانان را که به وسیله نیزه‌ها و اسبان آنها و با جانفشانی و بدل خون و جان فراهم آمده بین خویشان اهرابیت تقسیم کرده ای ، به خدایی که دانه را شکفت سوگند هر آینه اگر این سخن راست باشد نزد من جایگاهت را پایین آورده ای و میزان (اعمال) خود را سبک کرده ای پس حق پروردگارت را خوار مکن و دنیای خود را به نابودی دینت ، آباد نکن ، که از جمله زیانکاران گردی ، بدان مسلمانانی که نزد تو و ما به سر می برند حقشان از این غنیمت یکسان است برای گرفتن آن نزد من می آیند و حق خود را می گیرند و بازمی گردند»<sup>۶۳</sup>

و او (علیه السلام) به عثمان بن حنیف انصاری عاملش بر بصره که به او خبر رسیده بود وی در ولیمه ای فراخ و پر نعمت حضور یافته است ، می نویسد : «اما بعد ای ابن حنیف به من خبر رسیده است که شخصی از جوانان اهل بصره تو را به یک میهمانی فرا خوانده است و تو به سوی آن شتاب کرده ای و برای تو انواع و اقسام غذاهای رنگین فراهم ساخته است . گمان نمی کردم تو مهمانی مردمی را پذیری که پیامندشان از آن سفره دور و بی نیازشان دعوت شده است . بنگر چه می کنی و از آن سفره چه می خوری؟ آن چه حلال آن از حرام نمی شناسی بیرون انداز و از آن چه خود می دانی از حلال بدست آمده استفاده کن . بدان که پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان بسنده کرده است»<sup>۶۴</sup>

- و نیز او (علیه السلام) فرزندانش حسن و حسین (ع) و بنی عبدالمطلب را به هنگامی که او از سوی ابن ملجم ، با شمشیر ضربه ای کشنده خورده است ، سفارش می کند : «ای بنی عبدالمطلب! راضی نیستم به خاطر من خون مسلمانان را هدر دهید»<sup>۶۵</sup> و بگوید امیر المؤمنین کشته شده است . آگاه باشید کسی را



این برخی از اخبار امیرالمؤمنین(ع) بود که در تجربه حکومتی او ارایه شد.

جز قاتل من نکشید، بنگرید اگر من از این ضربت مردم یک ضربه در برابر آن ضربه به او بزنید، او را مثله نکنید و شنیدم که رسول خدا(ص) می فرمود: بپرهیزید از مثله کردن ولو در مورد سگ هار. ۶۶۸

منابع و ماخذ :

۴۳. ابن ابی الحدید، همان، ۵۸/۵.	۱. سیوطی، جلال السیدین، تباریح الخلفاء(بیروت، دارالتراث، ۱۹۶۹، ص ۱۵۵)
۴۴. نهج البلاغه، همان ۹۸، ۳-۹۹؛ با این که بر حاکم است که وزرا و کتاب خود را صرفاً به زیرکی و اعتماد و حسن ظن به آها بنگریند چرا که رجال به تدریس متکی شده و برای و به حسن ظاهر خود را در مقابل حکام نشان می دهند و به زیرکی می کوشند تا خود را نزد والیان به خوبی نمایش دهند( بنگرید به ابن ابی الحدید، همان، ۵۷/۵).	۲. نهج البلاغه، شرح محمد عبده، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات ۴۱/۱.
۴۵. نهج البلاغه، همان ۹۸، ۳.	۳. همان ۱۹، ۲.
۴۶. همان جا.	۴. همان ۴۶، ۱.
۴۷. همان ۹۵-۹۴، ۳.	۵. همان ۸۹، ۱.
۴۸. همان ۹۵، ۳؛ ابن ابی الحدید، همان ۵۰-۵۱.	۶. همان ۱۵۳، ۱.
۴۹. همان ۹۶، ۳؛ ابن ابی الحدید، همان جا.	۷. همان ۱۵۹، ۱ و بنگرید
۵۰. همان ۹۶، ۳؛ ابن ابی الحدید، همان جا.	این ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بیروت منشورات دار مکتبه ۱۹۶۳، ج ۲، صص ۵۳۵-۵۳۶.
۵۱. همان جا، ابن ابی الحدید، همان ۵۳-۵۲، ۵.	۸. همان ۱۴، ۲.
۵۲. نهج البلاغه، همان ۹۶، ۳-۹۷.	۹. ابن ابی الحدید، همان ۳، ۳۶۵-۳۶۶.
۵۳. همان ۹۹، ۳-۱۰۰.	۱۰. همان ۳۶۶، ۳.
۵۴. همان ۱۰۰، ۳.	۱۱. همان ۶۳۵، ۳-۶۳۴.
۵۵. همان ۱۰۲، ۳-۱۰۱.	۱۲. همان ۶۳۴، ۳-۶۳۵.
۵۶. همان ۱۰۳، ۳.	۱۳. همان ۶۳۶، ۳.
۵۷. همان ۱۰۳، ۳-۱۱۰.	۱۴. همان ۶۳۶، ۳.
۵۸. همان ۱۵۴، ۱.	۱۵. همان ۶۲۸، ۳-۶۲۵.
۵۹. همان ۱۵۶، ۲.	۱۶. نهج البلاغه، شرح عبده.
۶۰. همان ۱۸۴، ۲.	۱۷. همان ۹۱، ۱.
۶۱. همان ۶۲، ۳-۶۵.	۱۸. همان ۹۱، ۱.
۶۲. همان ۶۶، ۳-۶۷؛ ظاهر این خطبه خطاب به عبیدالله بن عباس است(مترجم).	۱۹. همان ۹۱، ۱.
۶۳. همان ۶۸، ۳.	۲۰. ابن ابی الحدید، همان ۳۰۸، ۴.
۶۴. همان ۷۰، ۳.	۲۱. همان ۳۰۹، ۴.
۶۵. جنگی راه بیاندازید که خون مسلمانان در آن ریخته شود.	۲۲. همان ۵۶۸، ۴.
۶۶. همان ۷۷، ۳-۷۸.	۲۳. ستاره ای در میان آنان غیب نمی شود تا ستاره دیگر طلوع کند کنایه از این که ضعیف نمی شوند تا دوباره از نو استوار و قوی می گردند.
	۲۴. همان ۵۵۸، ۴.
	۲۵. همان ۵۸۶، ۴-۵۸۷؛ نهج البلاغه ۲۷، ۳.
	۲۶. ابن ابی الحدید، همان ۵۶۷، ۴.
	۲۷. همان ۵۶۹، ۴؛ نهج البلاغه، همان ۱۹، ۳.
	۲۸. همان ۵۷۸، ۴-۵۸۲؛ نهج البلاغه، همان ۳۸-۴۰، ۳.
	۲۹. نهج البلاغه، همان ۸۱، ۳-۸۰.
	۳۰. همان ۱۲۸، ۳-۱۲۷.
	۳۱. همان ۱۲۹، ۳.
	۳۲. همان جا.
	۳۳. همان ۱۳۶، ۳.
	۳۴. همان کتاب ۱۰۹، ۳-۱۱۰.
	۳۵. همان ۸۳، ۳.
	۳۶. همان ۸۴، ۳-۸۹.
	۳۷. همان ۸۹، ۳-۹۰.
	۳۸. همان ۹۰، ۳.
	۳۹. همان جا.
	۴۰. همان ۹۱، ۳.
	۴۱. همان ۹۲، ۳؛ بنگرید، ابن ابی الحدید همان ۴۰-۳۸.
	۴۲. همان ۸۹، ۳.

